

کجا دنبال خواسته‌ات می‌گردی؟ کجا آن را گم کرده‌ای؟



حتماً داستان انگشتر گم شده را شنیده‌اید؟ اجازه بدهید مجدداً آن را در اینجا بیاورم:
 "شبی ملانصرالدین انگشترش را در اتاق تاریکی گم کرد و هر چه دنبالش گشت پیدایش نکرد. ملا به طرف حیاط رفت و در آنجا به دنبال انگشترش گشت.

همسر ملا وقتی او را در حیاط دید گفت: تو انگشترت را در اتاق گم کرده‌ای و حالا در حیاط دنبالش می‌گردی؟
 ملانصرالدین جواب داد: تو چقدر نادانی! مگر نمی‌بینی که اتاق خیلی تاریک است برای همین در حیاط که روشن تر است دنبالش می‌گردم!!!"

این داستان به ظاهر طنز، نکته‌ای گران‌بها برای رسیدن به خواسته‌ها در خود برای همه ما دارد. با پرسیدن چند سؤال نکته‌اش روشن می‌شود:

آیا تا به حال برای رسیدن به هدفی از راه‌های نامتعارف اقدام کرده‌اید؟ به عنوان مثال، برای ثروتمند شدن دنبال پیدا کردن گنج رفته‌اید؟ بیل و کلنگ بردارید و یا دستگاه‌های گنج یاب بخرید و در کوه و بیابان و مخروبه‌ها شروع به اکتشاف و گردش مخفیانه بکنید؟ یا حتی به فکر این نوع از کارها افتاده‌اید؟

آیا تا به حال اوراق قرعه کشی خریده‌اید یا برای موفقیت در کارهایی مثل قمار شرکت کرده‌اید؟

آیا به فکر استفاده از امکانات فرد و یا گروهی دیگری برای کسب سود خودتان افتاده‌اید؟

اگر جواب شما به هر کدام از این سؤالات و سؤال‌های مشابه مثبت باشد یا در مسیری گذاشته‌اید که خواسته‌تان را در انتهای آن مسیر پیدا نخواهید کرد. جایی را می‌گردید که به دلیل خوشایند بودن و یا آسان بودن جستجو در آن محل اقدام به عمل کرده‌اید. اما دنیا مطابق خواسته ما قانون‌هایش را عوض نمی‌کند، بلکه ما باید مطابق با قوانین دنیا حرکت کنیم.

"نمی‌شود با رفتن در مسیر غلط به نتیجه درست رسید"

رسیدن به خواسته‌ها و آرزوها نیاز به برنامه‌ریزی دارد، نیاز به تفکری آگاهانه دارد و مهم‌تر از همه نیاز به رعایت اصول و قوانین حاکم بر جهان دارد. هیچ کس به‌طور مادرزادی این اطلاعات و تفکرات آگاهانه را ندارد. برای داشتن یک بینش و آگاهی باید زمان گذاشت و روی رشد فردی و اجتماعی کار کرد.

این برنامه‌ریزی با آموزش به دست می‌آید و کاملاً قابل یادگیری است. مسیر حرکت هر نوع پیشرفت یا پسرستی در ارتباط مستقیم با فرهنگ یک جامعه است.

آنچه عامل موفقیت است و نشان از تلاش فردی و یا جمعی دارد، می‌تواند مؤلفه‌های زیادی داشته باشد. یکی از این مؤلفه‌ها نحوه برنامه‌ریزی است.

سؤال اصلی اینجاست: وقتی هدفی داریم و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنیم، این برنامه‌ریزی برای توضیح و نشان عملکرد جزء به جزء خودمان است یا برای اثبات رشد و پیشرفت‌مان به دیگران و نشان دادن یک مسیر فرضی برای غلبه بر حسادت یا ایجاد حس غبطه در آنهاست؟

برخی از افراد از نقشه‌ها و برنامه‌هایشان خیلی صحبت می‌کنند و در اکثر مواقع برای نشان دادن آگاهی و ادعایشان به دیگران این کار را انجام می‌دهند. برنامه‌های مطالعه کنکور یادتان است؟ از صبح ساعت ۸ شروع می‌شد و با کمی استراحت بین ظهر و عصر و مطالعه جدی تا نصف شب ادامه پیدا می‌کرد. چه دفترهای برنامه‌ریزی که فقط چند صفحه اول آنها پر شد. چقدر برنامه‌ریزی برای خواندن دروس در دانشگاه داشتیم که حتی یک هفته عملی نشد؟ اول هر ترم قرار می‌گذاشتیم که این بار عالی خواهیم بود و بهترین عملکرد را ارائه خواهیم داد. به قول استادی "رستم وار شروع می‌کردیم" و در آخر ترم دست از پا درازتر منتظر ترم بعد می‌شدیم.

وظیفه مهم "جستجوی مسیر درست و عمل صحیح" بر عهده خودمان است اما فرهنگ محیط و یادگیری‌های عینی که می‌بینیم هم بی‌تأثیر نیست. مخصوصاً اگر خود را عامل صد درصد ندانیم، فرهنگ عمومی تأثیر بسیار زیادی در رسیدن به اهداف دارد.

به نقل از دکتر حسین تهرانی نیک نژاد تصویری دیدم که در آن راجع به "فرایند انجام پروژه در شرکت‌های ایرانی و ژاپنی" نموداری ساده و پرمعنی ارائه شده بود، نمی‌گویم صد در صد مفهوم نمودار درست است. اما می‌گویم پر بیراه هم نمی‌گوید، نمودار را در اینجا می‌آورم:

فرآیند انجام پروژه در شرکتهای ایرانی



فرآیند انجام پروژه در شرکتهای ژاپنی



در این نمودار زمان‌های بررسی و برنامه‌ریزی توضیحات بسیار عالی با خوددارند، ما پروژه‌ها را به سرعت شروع می‌کنیم اما به سرعت تمام نمی‌کنیم.

تصمیم‌گیری و بررسی همه جوانب و پس از آن زمان لازم و مناسب برای برنامه‌ریزی خوب و اصولی گذاشتن، یکی از الزامات موفقیت هستند. اگر ذهن افراد نتواند هم‌زمان به بررسی چندین بعد یک پروژه و یا یک هدف ساده بپردازد، مطمئناً زمان بررسی کوتاه می‌شود، چون فرد دلیلی برای اختصاص دادن زمان و انرژی بیشتر جهت بررسی و برنامه‌ریزی ندارد. به‌عنوان مثالی ساده در همین برنامه‌ریزی برای مطالعه درس، که فقط دو جنبه زمان و میزان درس را در نظر می‌گرفتیم، درحالی‌که اگر خودمان را فردی می‌دیدیم که دارای چندین بعد است و زندگی‌مان چندین جنبه دارد (واقعاً هم همین‌طور است) برنامه‌ریزی‌های ما به زباله‌دان تاریخ سپرده نمی‌شد.

اکثراً به علت سختی، پرهزینه و زمان‌بر بودن و مهم‌تر از همه قابل‌عرضه نبودن و نبود دیدگاه "ارزشمند بودن بررسی‌های همه‌جانبه در نظر جامعه و افراد" سعی می‌کنیم به سرعت از مرحله اول و دوم عبور کنیم و به قول دوستی به مرحله **تیر و تخته** که آشکارتر و ارزشمندتر به نظر می‌رسد و نشان از انجام عمل دارد، برسیم.

یک لحظه به زندگی خودمان نگاه کنیم، اگر فردی بگوید: برای رسیدن به آرامش ۱۶ ساعت کار می‌کنم. برای ما بسیار منطقی است تا اینکه فردی بگوید برای رسیدن به آرامش ورزش، مطالعه یا حتی مدیتیشن می‌کنم. کارهای ورزش، مطالعه یا حتی مدیتیشن از نظر عموم ما فانتزی است، نه کاربردی.

عمل درست نیاز به بینش درست دارد و بینش درست نیاز به جمع‌آوری داده‌ها، ثبت، تجزیه، ترکیب و تحلیل داده‌ها و نیاز به تولید اطلاعات دارد. و این نیمه پنهان هر پروژه و عملی در زندگی ماست.

ما برای اصلاح "مشکل عدم موفقیت خودمان" پس از انجام تلاش‌ها و صرف هزینه‌ها به جای اینکه در قسمت تاریک ماجرا و نیمه پنهان کارمان دنبال جواب عدم موفقیتمان و نیازمان بگردیم در جایی دیگر که به نظرمان راحت‌تر است دنبال گمشده‌مان می‌گردیم. البته کمی هم تمایل به قبول نظریه اذیت و آزار دیگران و توطئه آن‌ها در عدم موفقیتمان داریم.

در تغییر نگرش‌ها نیز مشکل اصلی ما این است. بسیار اتفاق می‌افتد که ما دوست داریم دیگران تغییر کنند و ما را به نتیجه برسانند غافل از اینکه اگر فردی دیگر، تغییر کند زندگی او بهتر خواهد شد و نه زندگی ما. **هیچ موقع به خوشه‌چین‌ها گندم زیادی نمی‌رسد.** همه مثل یوسف داستان سووشون نیستند که همیشه به مردها می‌گفت: «شلخته درو کنید تا چیزی گیر خوشه‌چین‌ها بیاید»

احتمال دارد شما پیرسید نقش الگوگیری در مسیر موفقیت چگونه است؟ مگر نه این است که؛ ما با الگوگیری از کشورهای دیگر قطعاً پیشرفت می‌کنیم؟

برخلاف جواب مثبتی که همه می‌دهند من الگوگیری بدون پشتوانه فرهنگی را قبول ندارم، ابتدا باید بهای تغییر نگرش را داد و سپس الگوگیری کرد. یاد می‌آید در بین سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ که من دوران راهنمایی را سپری می‌کردم، بین فاصله خانه ما تا مدرسه پارک کوچکی کنار خیابان و نزدیک مدرسه بود. روزی دیدم شهرداری دورتادور پارک را با گلدان‌های پر از گل تزئین کرده است، تا این پارک کوچک زیبا به نظر برسد. آن موقع تنور فوتبال و جام جهانی و حماسه ملبورن گرم بود. و این پارک و خیابان‌های اطرافش عرصه فوتبالیست‌های شهر بود!!! جمعه‌ها اگر من و بچه‌های محله که همگی از نسل دهه شصت بودیم، کمی دیر می‌رسیدیم، جا برای یک گل کوچک ساده هم پیدا نمی‌کردیم. حال در این محل گلدان‌های سفالی پر از گل قرار دادن چه صیغه‌ای داشت، نمی‌دانستم. طی یک یا نهایتاً دو هفته کل آن گلدان‌ها یا شکست یا به غارت رفت!!!

شاید الگوی زیباسازی پارک موردی خوب و برگرفته از شهرها یا کشورهای مجاور و ایده‌ای خلاقانه بود اما تقریباً هیچ کجای این تصمیم از لحاظ محیطی بررسی نشده بود. و این ضعف الگوگیری بدون بررسی همه‌جانبه را به آسانی نشان می‌دهد.

توصیه من این است که: اگر روزی آرزویی گم‌شده یا خواسته‌ای را تعقیب می‌کردید، زمان بگذارید و از خود پرسید چه مسیرهایی وجود دارد؟ الآن در کجا هستم و موردی که دنبالش هستم آیا در این مسیر وجود دارد؟ به قول معروف "سرقبری گریه کنید که مرده تویش باشه." عمر ما بسیار ارزشمند است آن را قطره‌قطره و با خساست خرج کنید و مراقب دارایی‌های معنوی و مادی‌تان نیز باشید. **پا در مسیری نگذارید که همه راه‌های پیش رویتان بن بست باشد،** و اگر به این راه وارد شدید از همان راه که آمدید برگردید.



پا در مسیری نگذارید که همه راه‌های پیش رویتان بن بست باشد

کار ما ساختن راهی نیست، راه‌ها از قبل ساخته شده‌اند کار ما انتخاب هدف، آرزو و یا خواسته و پیدا کردن راه است.